

۵ فبروری ۲۰۰۹

شهر ریچموند ویرجینیا

متن سخنرانی

رفیق محی الدین تائب در شورای مسایل جهانی



۱- پیشگفتار:

اجازه دهید تا از شورای مسایل جهانی (World Affairs Council) خاصاً از جلالتمآب سفیر راندولف بل (Randolph Bell) به خاطر دعوت شان ابراز امتنان دارم، میخوامم مراتب تشکر خود را به انجمن تاریخی ایالت ویرجینیا و هیأت رهبری شان از واگذاری این تالار بزرگ برای این محفل بیان دارم، چنانچه اطلاع دارید امروز در مورد جنگ در افغانستان و این که چگونه ثبات در آنکشور برقرار میگردد؟ صحبت خواهیم داشت.

هفت سال سپری شد، اوضاع افغانستان به وخامت گراییده است. جنگ علیه القاعده و طالبان به شیوه مطلوب پیش نمیرود. خشونت ها در سال ۲۰۰۸ سی در صد نسبت به سال ۲۰۰۷ افزایش یافته است. دو مشکل اساسی امنیت و باز سازی حل نگردیده است.

بحث امروزی را دریابی مشکلات موجود، برجسته ساختن نارسایی ها و کمبود ها و اینکه چگونه میتوان به اهداف ایکه در مقابل ما قرار دارد، نایل شد، احتواء میکند.

شکست القاعده و طالبان، استقرار امنیت و باز سازی افغانستان اهداف را تشکیل میدهد.

صحبت کنونی به هیچوجه انکار از کارها و فعالیت های مثبت که توسط کشورها، سازمان های بین المللی و افراد در افغانستان صورت گرفته است نمیشود. میخوایم مراتب سپاس و امتنان خود را از آنانیکه فعالیت شان تأثیر مثبت بالای زنده گی مردم افغانستان داشته، پیشکش نمایم.

اکنون اشاره مختصری به تاریخ افغانستان نموده و بعداً به سایر مطالب در ارتباط موضوع امروزی تماس میگیرم:

۲- پس منظر تاریخی:

تاریخ مدنیت در افغانستان گذشته طولانی دارد. باستان شناسان آن را تقریباً پنج هزار سال تخمین کرده اند. افغانستان یک جایگاه با اهمیت جیوپولیتیک را در نقشه دنیا اختیار کرده است. به حیث مرکز تقاطع تجارت و عبور و مرور کتله های مردم سرزمین افغانستان همواره هدف تهاجم قدرت های بزرگ چون یونانی ها، اعراب، مغول، انگلیس ها و روسها بوده است. ایالات متحده آخرین ابر قدرت جهان است که از سالهای ۱۹۷۰ میلادی تا امروز فعالانه در قضایای افغانستان درگیر بوده است.

تاریخ معاصر افغانستان از سال ۱۷۴۷ با ایجاد یک دودمان جدید توسط احمد شاه درانی (که در بین افغانها به بابا لقب یافته است) آغاز گردید. در قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ امپراتوری های بریتانیا و روسیه ساحة تأثیر خود را به جانب مناطق جنوب و مرکزی آسیا توسعه داده، به کشور افغانستان دلچسپی پیدا کردند. رقابت آنها به خاطر تصرف افغانستان در تاریخ به نام «بازی بزرگ» (Great Game) شهرت دارد.

تمایلات مداخله گرانه بازیگران «بازی بزرگ» اثر های منفی بالای ثبات سیاسی در افغانستان داشته و منجر به از دست دادن خاک های افغانستان به نفع هند بریتانوی و روسیه گردید. سیاست های استعماری امپراتوری بریتانیا در سده نوزده و اوایل سده بیستم افغانستان را از داشتن تماس های بین المللی محروم ساخته بود.

در سال ۱۹۱۹ امان‌الله پادشاه، رهبر افغانستان استقلال کشور را اعلام کرد. جنگ سوم افغان - انگلیس به شکست قاطع انگلیس‌ها منجر شده و حکومت بریتانیا استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت.

امان‌الله پادشاه برای عصری ساختن کشور به یک سلسله ریفورم‌های سیاسی و اقتصادی پرداخت. در سال ۱۹۲۳ قانون اساسی جدید افغانستان به تصویب رسید و یک سیستم جدید سیاسی با اولین پارلمان نماینده‌های مردم در کشور آغاز به شکل‌گیری کرد. حقوق مساوی شهروندان به شمول حق تعلیم، اشتراک در پروسه‌های سیاسی و تساوی مردان و زنان در قانون اساسی تضمین گردید. عملکرد حکومت امان‌الله پادشاه برای گذار افغانستان به یک جامعه مدرن با کمبودی‌ها و اشتباهات توأم بود.

ایزاد بر آن نیروهای ارتجاعی با تفتین و کمک دشمنان خارجی با جعلکاری و سوء استفاده از عقاید مذهبی مردم تحت شعار اسلام، اغتشاش‌های را در سراسر کشور به راه انداخته، امان‌الله را مجبور به تسلیمی قدرت و ترک وطن نمودند.

در دوران حکومت محمد ظاهر شاه (۱۹۷۳-۱۹۳۳) اصلاحات سیاسی و اقتصادی نهایت محدود و بطنی صورت می‌گرفت که قادر نبود به نیازمندی‌ها و مطالبات فزاینده مردم پاسخگو باشد، افغانستان در بخش اقتصادی با آن سطح انکشاف نایل نگردیده بود تا کشور را از قطار کشورهای کمترین انکشاف یافته بیرون سازد. ده سال اخیر دوره زمامداری وی که به «دهه دموکراسی» شهرت دارد مملو از بحران‌های جدی سیاسی و اقتصادی بود.

محمد داؤد در یک کودتای سفید در سال ۱۹۷۳ زمام قدرت را به دست گرفت، افغانستان به یک کشور جمهوری مبدل شد. رییس‌جمهور داؤد تمایلات بزرگ برای انکشاف جامعه افغانی داشت. وی یک پروگرام انکشافی (RA) در سند «خطاب به مردم» طرح ریزی کرد. اما حکومت داؤد توانایی عملی ساختن پروگرام طرح شده را بدون حصول کمک‌های اقتصادی و تکنولوژیک خارجی نداشت.

ایالات متحده تمایلات زیادی برای دادن کمک های قابل ملاحظه اقتصادی به حکومت محمد داؤد تبارز نداد. زیرا افغانستان را در ساحه تأثیر اتحاد شوروی میپنداشت.

در بخش زیاد سده بیستم افغانستان از مناسبات دوستانه با اتحاد شوروی برخوردار بود. داؤد برای جلب کمک به اتحاد شوروی روی آورد. اتحاد شوروی به شکل عنعنوی بخش بزرگ کمک های خارجی اقتصادی را در سده بیستم به افغانستان نموده است.

افغانستان همواره در تلاش بود تا با ایالات متحده مناسبات نزدیک داشته باشد. میخواهم از دو حادثه تاریخ در این ارتباط یاد آور شوم:

(نخست، زمانی که افغانستان استقلال خود را حاصل کرد یک هیأت دپلماتیک در سال ۱۹۲۲ از ایالات متحده دیدن نمود تا کسب شناسایی کرده و مناسبات دپلماتیک برقرار نماید. حکومت ایالات متحده از هیأت افغانی به سردی استقبال نمود تا دولت انگلستان را خشنود و راضی نگهدارد.

بار دوم در اوایل سال های ۱۹۵۰ هیأت افغانی برای جلب کمک های نظامی و اقتصادی ایالات متحده از واشنگتن دیدن به عمل آورد. حکومت ایالات متحده از برآورده ساختن تقاضای جانب افغانی برای کمک نظامی بنابر ملحوظات منافع سیاسی و استراتژیک آن کشور در منطقه امتناع ورزید.)

در سال های اخیر رژیم داؤد، کابل به یک مرکز رقابت های شدید میان سرویس های استخباراتی و ابر قدرت ها، همسایه گان افغانستان و برخی از کشور های شرقمیانه مبدل گردیده بود.

از نیمه های سالهای ۱۹۷۰ حکومت پاکستان عناصر مخالف داؤد را که عمدتاً از گروههای بنیاد گرای اسلامی بودند، در کمپ های نظامی آنکشور تربیه و کمک مینمود. قبل از سال ۱۹۷۸ تعداد افغان های که در پاکستان به خاطر سقوط رژیم داؤد تربیه نظامی دیده بودند تقریباً به ۵۰۰۰ نفر میرسید.

در سال ۱۹۷۸ با یک قیام نظامی حزب دموکراتیک خلق افغانستان به قدرت رسید. این حادثه یک تحول بزرگ در تاریخ افغانستان بود. برای نخستین بار یک حزب سیاسی با ایدیالوژی چپی قدرت را در کشور به دست میگیرد.

پیش از سال ۱۹۷۸ ساختار قدرت در کشور از دو عنصر عمده تشکیل شده بود.

۱- قدرت اطرافی: «در تسلط فیودالان و رهبران عنعنوی قبیلوی و مذهبی قرار داشت.»

۲- قدرت مرکزی: «در اختیار اشرافیت و بیروکراسی وابسته به آن بود.»

بعد از ۱۹۷۸ قدرت های اطراف رابطه خود را با مرکز از دست دادند. فرمانهای حکومت ج.د.خ.ا در جهت دگر سازی ساختار کهنه در کشور با مقاومت ها مواجه گردید. آنانیکه قدرت را از دست داده بودند نیرو های محلی را بر علیه حکومت مرکزی که آن را نماینده شوروی میدانستند بسیج نمودند.

پاکستان از این لحظه تاریخی به حیث یک امکان طلایی استفاده کرده و با عملی ساختن سیاست های مداخله گرانه در امور داخلی افغانستان به صورت فعال در بحران مسلحانه در داخل کشور سهم گرفت.

اتحاد شوروی از سال ۱۹۷۸ به بعد در سیاست های افغانی درگیری بیشتری پیدا نمود. در دسامبر ۱۹۷۹ عساکر اتحاد شوروی به افغانستان هجوم آوردند تا یک حکومت دوست را از سقوط نجات بخشند. از آن تاریخ به بعد، افغانستان به مرکز جنگهای نظامی، سیاسی و دیپلماتیک دو ابر قدرت جهانی و متحدین شان مبدل گردید. جنگ به سراسر کشور انتشار یافته صد ها هزار انسان جان های خود را از دست دادند. اقتصاد کشور فلج گردید.

دوره اول اداره انارشی مجاهدین در سال ۱۹۹۲ آغاز گردید. شروع این دوران پایان یک حکومت کاری در افغانستان بود. از اثر جنگها میان گروپهای مجاهدین از سال ۱۹۹۶-۱۹۹۲ کشور در هرج و مرج مطلق به سر میبرد.

اردوی ملی و پولیس افغانستان مطابق با پلان پاکستان توسط مجاهدین از هم پاشیده شد، حدود ۶۰۰۰۰ باشنده کابل به کام مرگ کشانیده شدند. تجاوز های جنسی گروهی، غارت دارایی های شخصی و عامه، بی قانونی و نا امنی به سراسر کشور توسعه پیدا نمود. چنین حالت در کشور زمینه های زایمان یک نیروی جدید، حرکت طالبان را در خاک پاکستان میسر ساخت.

در سال ۱۹۹۶ سیاه ترین برگه تاریخ افغانستان باز گردید. طالبان با پشتیبانی مستقیم نظامی پاکستان، قدرت را در افغانستان به دست گرفتند.

گروه القاعده در توافق با سرویس جاسوسی پاکستان (ISI) وارد قلمرو افغانستان گردیده تا کمپ های آموزش را ایجاد کرده و جنگ را علیه «کافران غربی» سازمان دهند.

حادثه دلخراش یازده سپتامبر جهان را به لرزه در آورد.

جامعه بین المللی بیدار شده، آگاهی یافت که یکی از مذاهب عمده جهان توسط بنیادگران به گروگان گرفته شده و در یک سطح نهایت وحشتناک در صحنه بین المللی تبارز کرده است.

ایالات متحده جنگ را علیه تروریسم اعلام کرد

۳- سقوط الیگارشی طالبان توسط نیروهای نظامی ایالات متحده و بریتانیا:

حادثه تکان دهنده و دلخراش یازدهم سپتامبر در سرزمین ایالات متحده امریکا سرآغاز یک مرحله نوین در مناسبات بین المللی گردید. سیاست خارجی ایالات متحده، یگانه ابر قدرت باقیمانده، سمتگیری جدید اتخاذ کرد. جنگ علیه تروریسم در سطح جهانی در محراق سیاست خارجی امریکا قرار گرفت.

حوادث یازده سپتامبر تدریجاً اداره بوش را به یورش به افغانستان و زوال الیگارشی طالبان سوق داد.

ایالات متحده به ملل متحد رجوع کرد و پشتیبانی کامل شورای امنیت را کسب نمود. فیصله نامه ۱۳۷۳ مؤرخ ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱ توسط شورای امنیت به تصویب رسید.

این فیصله نامه سند با اهمیت حقوقی در امر مبارزه علیه تروریسم در سطح جهانی حساب شده و شرایط را برای تشکیل ائتلاف بین المللی مساعد ساخت.

اداره بوش در جهت آرایش متحدین برای مبارزه با تروریسم در سطح جهانی شروع به فعالیت نمود.

به جنرال تامی فرانک (Tommy Frank) رییس قوماندان مرکزی امریکا (CENTCOM) هدایت داده شد تا پلان حمله نظامی را طرح ریزی نمایند.

تیم سیا (CIA) حین سفر هایش به دره پنجشیر قبل از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ که از مهمانخانه شخصی احمد شاه مسعود به حیث مرکز فعالیت شان استفاده میکردند، روابط را با اتحاد شمال قایم نموده بودند.

جنرال فرانک از جنرال فهیم و عبدالله عبدالله دعوت نمود تا وی را ملاقات نمایند. دیدار آنها به تاریخ ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۱ در عقب یک تیاره باربری (Cargo Plane) در شهر دوشنبه پایتخت تاجکستان انجام یافت.

جنرال فرانک مبلغ ۵ میلیون دالر به جنرال فهیم داد. این پول بر علاوه یک میلیون دالری بود که قبلاً توسط سیا (CIA) به وی پرداخته شده تا همکاری شان را در جریان حمله نظامی امریکا جلب نماید.

اداره بوش تیم سیا (CIA) را با حدود ۱۳ میلیون دالر نقده به افغانستان گسیل داشت تا پشتیبانی جنگ سالاران و رهبران مجاهدین مخالف طالبان را خریداری نماید.

پاکستان در ائتلاف جدید ایالات متحده علیه تروریسم از دیده گاه سیاسی، استراتژیک و لوژیستیک جایگاه مهم را اختیار کرد. اداره بوش، پاکستان و جنرال مشرف را یک متحد نزدیک و مورد اعتماد خطاب کرد و میلیارد ها دالر کمک به آن کشور سرازیر نمود. اداره بوش نداشتن وفاداری پاکستان و سرویس استخباراتی

مقتدر آنرا در چنین هدف نادیده گرفت، اداره سرویس استخباراتی (ISI) حکومتی در داخل حکومت پاکستان شمرده میشود و مناسبات نزدیک و همکاری با گروه طالبان، القاعده و سایر حلقات بنیاد گرای اسلامی دارد. این ها گروههایی اند که ایالات متحده علیه آنها اعلام جنگ نموده است.

پاکستان از زمان جدایی (Partition) در سال ۱۹۴۷ به «بحران هویت» مواجه بوده است. بناً برای بقاء موجودیت خود حکومت پاکستان به آیدیالوژی بنیاد گرایی اسلامی پناه برده است.

نظامیان پاکستان مستقیماً در ایجاد گروههای بنیاد گرایان نقش داشته و از آنها پشتیبانی می نمایند. این گروهها در واقعیت به نماینده گی از پاکستان جنگها را به راه می اندازند.

سیاست گذاران ایالات متحده حین طرح ریزی پلان حمله نظامی علیه رژیم طالبان و کمپ های آموزشی القاعده به سیاست منطقوی پاکستان و مناسبات آن با بنیاد گرایان مذهبی توجه جدی نکردند.

اخیراً، در اکتوبر ۲۰۰۸ یک سند استخباراتی مربوط به یکی از اعضای ناتو در رسانه ها افشاء گردیده است، بر آنچه که مقامات افغانی همواره به همتای امریکایی خود در مورد نقش (ISI) در جنگ خاطر نشان میساختند، تکیه مینماید. گزارش میرساند که «(ISI) با طالبان در جا به جا نمودن بمب های کنار جاده کمک کرده» و «زمینه های آموزش آنها را در کمپ ها در داخل خاک پاکستان مهیا کرده و اطلاعات استخباراتی را در اختیار شان قرار میدهد.»

تضعیف کردن افغانستان بخشی از استراتیژی سیاسی دولت پاکستان بوده که تمام احزاب سیاسی آن کشور آنرا دنبال میکنند. اهداف پاکستان آن چنانکه توسط رهبران آن توضیح گردیده شامل «سوختاندن کابل در آتش و انهدام آن» و ایجاد یک «کنفدراسیون پان اسلامیست» بوده تا افکار بنیاد گرایی اسلامی را در منطقه انتشار دهند.

سرکشی طالبان از تقاضای سپردن اسامه بن لادن به حکومت ایالات متحده به حمله نظامی امریکا و بریتانیا انجامید. رژیم طالبان در دسامبر ۲۰۰۱ از قدرت کنار زده شد.

۴- درگیری جامعه جهانی در افغانستان:

هنگام سقوط طالبان در افغانستان یک ساختار دولتی کارا وجود نداشت. حمله نظامی ۲۰۰۱ با ایجاد خلای قدرت این مشکل را بیشتر ساخت. شورای امنیت ملل متحد با تأیید دول نیرومند جهان فیصله نامه ۱۳۷۸ مؤرخ ۱۴ نوامبر ۲۰۰۱ را به تصویب رسانید. این فیصله نامه به ارگان ملل متحد یک نقش تازه را که در تاریخ آن سازمان نخستین بار بود، واگذار گردید، تا یک دولت عضو را در تشکیل یک حکومت انتقالی یاری رساند. شورای امنیت از «نقش مرکزی» ملل متحد تأیید و پشتیبانی به عمل آورده و با صراحت خاطر نشان ساخت تا حکومت افغانستان با قاعده وسیع و «نماینده گی کامل از همه مردم افغان» تشکیل شود.

در دسامبر ۲۰۰۱ گردهمایی بُن از طرف ملل متحد تدویر یافت. در زمان تدویر گردهمایی بازیگران اساسی خارجی در عقب صحنه به فعالیت های شبا روزی مصروف بودند. کنفرانس بُن قرار بود تا یک دیالوگ میان افغانها باشد که برای تشکیل یک اداره انتقالی اقدام کرده و یک طرح مناسب برای ساختار حکومت دارای «قاعده وسیع» و «نماینده مردم» پیریزی نمایند.

گروههای اتحاد شمال و شاه پرست ها عمدتاً در کنفرانس شرکت داشتند. لازم بود تا گردهمایی بُن نخست از همه مفهوم حکومت بعد از جنگ را به اساس فیصله نامه شورای امنیت توضیح داده و بعضی نورم ها را برای تشکل آن طرح ریزی می نمود.

تاریخ می آموزاند که مردم اشتباهات سیاسی رهبران خود را در صورتیکه تمایلات شیطانی در آن نهفته نباشد، عفو میدارند، اما به بهیچوجه، فساد و ارتشا، تجاوزات جنسی گروهی، بیعدالتی و کشتار جمعی افراد بی گناه را قابل بخشیدن نمی دانند.

سازمان ملل متحد از سال های ۸۰ بدین سو در افغانستان فعالانه مصروف کار بود، آنها باید نقش بهتری را در راستای کمک به تشکیل یک حکومت وحدت ملی انجام میدادند تا مورد اعتماد و پشتیبانی اکثریت جامعه قرار میگرفت.

افغانها به خشم آمدند زمانیکه اطلاع یافتند که به جنگ سالاران و مجرمان اجازه داده شد تا بار دیگر اداره کشور را به دست بگیرند. خاطرات مردم از ستمگری، تجاوزات جنسی، کشتار مردم بیگناه و غارت نمودن دارایی شخصی و عامه در دوران اداره اول انارشی مجاهدین، هنوز زنده است.

موافقتنامه بُن نتوانست یک سند ارزیابی از اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، امنیتی و بشری در افغانستان تهیه نماید. همچو یک سند امکان میداد تا اهداف حکومت آینده را در جهت رفع مشکلات اساسی که کشور به آن مواجه بود، طرح نماید.

با تأسف نی موافقتنامه بُن و نی حکومت های انتقالی، مؤقت و انتخابی در طرح ریزی چنین یک سند تا هم اکنون اقدام نکرده اند تا برای آینده افغانستان یک سمتگیری روشن و سالم ارایه نمایند.

۵- حضور نظامی نیروهای خارجی در افغانستان (ایساف ISAF):

حمله یازدهم سپتامبر بالای ایالات متحده زمینه های آماده گی برای یک صحنه جدید جنگ را در سرزمین افغانستان که هزاران مایل از آنکشور فاصله دارد، فراهم ساخت. یورش نظامی امریکا در ۲۰۰۱ سرآغاز درگیری دراز مدت آنکشور را فراتر از ماموریت جنگ علیه تروریسم در افغانستان، در یک حوزه با اهمیت در آسیا میبشد. فروپاشی اتحاد شوروی، ظهور کشورهای غنی انرژی در آسیای میانه، ارتقا کشورهای هند و چین به حیث قدرت های تازه وارد اقتصاد جهانی و مبدل شدن جمهوری اسلامی ایران به یک قدرت منطوقی که تمایل دارد تا نقش یک بازیگر اساسی را در مسایل منطقه کسب نماید، همه عناصری اند که این حوزه را از اهمیت به سزایی برخوردار میسازد. ایزاد به آن دوکشور دارای سلاح هستوی نیز با این منطقه بسته گی دارد.

اداره بوش بار دیگر به ملل متحد رو آورد تا به یک پروسه سیاسی و حضور نیروهای نظامی خارجی را در افغانستان قانونیت بخشد. شورای امنیت در پیوست با توافقنامه بن فیصله نامه را به تصویب رسانید که به اساس آن «نیروهای بین‌المللی امنیتی کمک به افغانستان (International Security Assistance Forces) یا ایساف (ISAF)» به وجود آمد. جامعه بین‌المللی مسؤلیت آوردن امنیت و ثبات را در کشور به عهده گرفتند. اداره بوش در نخست با مفکوره «ملت‌سازی» مخالفت ورزید. بعداً ایالات متحده معتقد گردید که تنها عملیات نظامی بدون بازسازی یک اقتصاد ورشکسته امنیت و ثبات را تأمین کرده نمیتواند.

در جریان دو سال بعد از حمله نظامی ۲۰۰۱ گروه طالبان به حیث یک نیرو از صحنه غایب شدند.

ناتو نیز تصمیم گرفت تا به نیروهای امریکایی در افغانستان پیوسته و نقش رهبری کننده در جنگ علیه طالبان و القاعده را اختیار کرد. استراتیژی نظامی نیروهای ائتلاف در هفت سال گذشته مؤفقت زیاد همراه نداشته است. فاصله میان مردم با حکومت و نیروهای خارجی بیشتر و بیشتر گردیده است. نبود اعتماد و اطمینان از جانب مردم مشکل اساسی را تشکیل میدهد.

دلایل چنین فاصله‌گرایی را در موارد آتی میتوان مشاهده کرد:

- جنگ در افغانستان یک جنگ عنعنوی نظامی نیست، نیروهای امریکا و ناتو در چنین صحنه جنگی از تجارب لازم بهره نداشتند.
- نبود درک و شناخت از فرهنگ، رسوم، زبان و جغرافیه افغانستان. بناً تمام مردم یک سان جلوه میکنند و لباس مشابه به تن دارند. در نتیجه هر یک مورد شک قرار میگیرد، به خصوص از دید نیروهای بیگانه.
- شمار بلند تلفات غیر نظامیان در نتیجه عملیات نظامی عساکر امریکایی و ائتلاف.
- حملات هوایی و بمباردمان اهداف کوچک در مناطق پُرنفوس، که بیشتر مردم بیگانه کشته میشوند.
- زندانی نمودن افراد و تلاش‌های مداخله‌گرانه خانه‌های شخصی بدون جواز قانونی.

مردم افغانستان از خود می پرسند کی ها از ما، فامیل ما و وقار و حیثیت ما در سرزمین خود ما دفاع خواهند کرد. مردم چگونه در مورد اعمال حکومت فاقد صلاحیت و مملو از فساد در کابل داوری میکنند که تحت اداره آن زجر و شکنجه بیشمار را متحمل میگردند. هرگاه برای لحظه شما خود را در موقف آنها قرار دهید شاید معیار قهر و غضب را که چنین اعمال برمی افروزد، احساس نمایید.

با تأسف باید گفت که: چنین نارضایتی ها در میان مردم عادی افغانستان کمک نمود تا طالبان به شکل نیروی نظامی دوباره ظهور کرده و با نیرو های دولتی و ائتلاف مقابله نمایند.

مشکلات موجود در افغانستان نظامی نبوده و نمیتوان آنها را از طرق نظامی حل نمود. قوماندان های نظامی در صحنه نیز به این امر معتقد بوده و به صورت علنی ابراز عقیده نموده اند.

تشکیل یک حکومت دموکراتیک، سکولار، با صلاحیت و با قاعده وسیع از افراد شایسته و عاری از فساد و یک پروگرام نیرومند و همه جانبه برای بازسازی با اهمیت ترین فکتورها میباشد، که میتواند امنیت و ثبات را مساعد سازد. نیروهای نظامی باید این اهداف را به شکل خردمندانانه کمک رسانده و پشتیبانی نمایند.

ازدیاد نیرو های نظامی (Surge)

توسعه قوای نظامی در عراق که به کاهش خشونت ها در آن کشور منجر شد، طرز دیدی را پیش کش نمود تا تاکتیک مشابهی را در افغانستان دنبال کرد. رییس جمهور بارک اوباما در جریان کمپاین انتخاباتی موضع گیری خویش را در ارتباط به جنگ در افغانستان ابراز داشته که به افغانستان و پاکستان توجه بیشتر خواهد کرد تا القاعده و طالبان را شکست دهد.

ادمیرال مایک مولن (Admiral Mike Mullen) لوی درستیز (امریکا) اظهار داشت که تعداد عساکر امریکایی را در افغانستان دو برابر ساخته که از ۳۰۰۰۰ به ۶۰۰۰۰ در سال ۲۰۰۹ خواهد رسید.

حکومت کرزی و رهبران پارلمان افغانستان شروط و مخالفت های خویش را در مورد ازدیاد قواء بیان داشتند.

رییس جمهور کرزی با ابراز نگرانی از «ادمیرال مایک مولن» تقاضا نمود تا در مورد عملیات نظامی با حکومت افغانستان مشوره صورت گیرد.

رهبران افغان از همه بیشتر خواهان اند تا باز سازی اردوی ملی، پولیس و نیرو های امنیتی تسریع گردد.

تا زمانیکه یک استراتیژی همه جانبه که در آن اهداف سیاسی، اقتصادی و نظامی در موازات با همدیگر سمتدهی داده شود و ترتیب نگردد، تعداد عساکر به تنهایی کدام تغییری در حالت کنونی نخواهد آورد.

در برخورد با نبود اعتماد و اطمینان مردم، قوماندانان نظامی نیرو های ائتلاف بایست نکات آتی را مورد ارزیابی قرار دهند:

- حملات هوایی و بمباردمان اهداف کوچک در مناطق مسکونی قطع گردد.
- از کشتار غیر نظامیان باید به هر قیمتی جلوگیری به عمل آید.
- منابع اطلاعاتی مطمئن در همکاری نزدیک با مقامات افغانی ارتقاء یابد.
- عملیات زمینی توسط قوای خاص در چنین جنگ ها مؤثر است.
- باز سازی اردوی ملی و پولیس افغانستان باید تسریع شده و با وسایط و تجهیزات لازم تکمیل گردد.
- قوای هوایی افغانستان دوباره احیاء گردد.

۶- باز سازی افغانستان:

پایان دوره تاریک طالبان، انتظارات زیادی را در میان مردم افغانستان ایجاد نمود. آنها امیدوار بودند که جامعه بین المللی در اعمار مجدد کشور به آنها کمک خواهد کرد. نیازمندیهای افغانستان نهایت زیاد و پیچیده اند برای باز سازی تمام تأسیسات ویران شده به یک پلان «مارشال» ضرورت است. جامعه جهانی با تدویر چندین کنفرانس به

افغانها اطمینان دادند که در بازسازی کشورشان امداد رسانده، ثبات، قانونیت و دموکراسی را به ارمغان خواهند آورد.

کشورهای کمک دهنده (Donors) مجموعاً مبلغ ۴۴ میلیارد دلار را از طریق کنفرانس‌های: توکیو (۲۰۰۲)، برلین (۲۰۰۴)، لندن (۲۰۰۶) و پاریس (۲۰۰۸) تعهد سپردند. این رقم مبین التزام و جدیت جامعه جهانی در قبال بازسازی افغانستان بوده که باید آن را خیر مقدم گفت.

پروگرام انکشافی ملل متحد (UNDP)، بانک انکشاف آسیایی، بانک جهانی و حکومت افغانستان مسؤولیت اداره و جوه بازسازی را عهده دار گردیدند.

تعدادی زیادی از سازمانهای غیر حکومتی (NGOs) موقع را غنیمت شمرده وارد افغانستان گردیدند، با پیشکش نمودن انواع پروژه‌ها خواستند تا سهم خویش را از میلیاردها دلار که به افغانستان سرازیر شده به دست آورند. اکنون بیش از ۳۰۰۰ سازمانهای غیر حکومتی (NGOs) در افغانستان حضور دارند. سازمان انکشاف بین المللی ایالات متحده (USAID) در پروسه بازسازی فعالانه سهم گرفته و از تعدادی از پروژه‌ها در افغانستان نظارت میکند.

عدم موجودیت تمرکز، پلان و شفافیت در پروسه بازسازی زمینه‌ها را برای فساد اداری جعل کاری، اضافه ستانی و مصارف بیهوده هموار ساخته است. ارزش پروژه‌ها، گزاف نشان داده میشود، قراردادهای ملیونها دلار به کسانیکه وابسته‌گی با مقامات بلند پایه دارند و هیچگونه رابطه با پروژه ندارند، واگذار میشود.

احمد رشید نویسنده (پاکستانی) کتاب طالبان در اثر اخیر خود «زوال در هرج و مرج» (Descent into chaos) گزارش داده که من از آن نقل میکنم: «اداره انکشاف بین المللی ایالات متحده (USAID) میلیونها دلار را به قرار دادیان واگذار ساخته که اکثراً در افغانستان حضور ندارند.»

آنانیکه قرار دادها را به دست می‌آورند، این پروژه‌ها بعداً به فروش رسانیده و بالترتیب به قراردادی سوم و چهارم و حتی پنجم تا زمانیکه کسی پیدا شود تا پروژه را عملی

ساخته، این کار ادامه دارد. در نتیجه پول تخصیص داده شده کاهش و کاهش تر شده، پروژه ها پایین تر از معیار ها و با کیفیت نازل و دوامداشت کوتاه مدت تطبیق میگردد.

در هفت سال اخیر حدود ۲۰ میلیارد دالر برای کمک به افغانستان تخصیص داده شده است اما کدام تأثیری محسوس در زنده گی مردم به نظر نمی رسد. افغانستان به طرف اقتصاد بازار آزاد لجام گسیخته در حرکت است. سکتور های عامه (دولتی) یکی پی دیگری مسدود گردیده میروند، عده یی از آنها بعدتر با ارزش خیلی نازل به لیلام گذاشته میشوند. هزاران تن کارهای خویش را از دست داده، ده ها فابریکه های خصوصی از عدم توجه و پشتیبانی حکومت در سراسر کشور از فعالیت بازمانده اند.

تأثیرات این روند در اقتصاد ملی کاملاً آشکار است، بیکاری سراسری، فقر، بی خانه گی، نبود خدمات صحی برای هزاران هزار کودک و بزرگسالان از جمله مشکلات اساسی جامعه را تشکیل میدهد. ۴۵ در صد افراد مستعد به کار، بی کار اند. در کابل بیکاری به ۶۰ در صد میرسد.

افغانستان مانند امریکا و اروپای غربی از یک سیستم تأمینات اجتماعی و یا اداره کمک به بیکاران بهره مند نمی باشد، هر گاه کارگری از کار سبکدوش گردید، در آمد خود را کاملاً از دست میدهد.

سکتور زراعت که ۸۰ در صد اقتصاد کشور را تشکیل میدهد از سه دهه جنگ صدمات شدیدی برداشته است. اما تلاش ها برای احیای این سکتور خیلی محدود و ناکافی بوده است.

این ها هم علل وخامت اوضاع در کشور میباشد.

ضرورت یک پلان همه جانبه برای بازسازی کشور احساس میشود تا به حل آن همه مشکلات رسیده گی شود. برخورد های غیر علمی و تصور های بی بنیاد نمی تواند پاسخی به چنین موضوع بغرنج و پیچیده باشد.

منابعی که توسط کشورهای کمک کننده (Donors) برای بازسازی تهیه شده به طور مؤثر به مصرف نمی رسد.

مسأله اساسی در اینجاست که باید موضوع امنیت و پروسه بازسازی هر دو مساویانه با اهمیت پنداشته شوند. مردم از مشاهده فساد اداری و سوء استفاده در پروسه بازسازی به ستوه آمده اند. پول هاییکه به نام آنها سرازیر میشود ناپدید میگردند. به منظور استفاده مؤثر از منابع ییکه برای باز سازی تهیه میشود پیشنهادات آتی شاید مفید تلقی شده بتواند:

- به خاطر تمرکز دادن به پروسه بازسازی ضرور است تا یک کمیته یا بیرو تشکیل گردد. این ارگان صلاحیت تأیید تمام پروژه های را که از جانب مؤسسات زیربط پیشنهاد میشود، دارا باشد.

- حکومت افغانستان مسؤولیت اساسی تهیه و ترتیب یک پلان همه جانبه بازسازی را به عهده گیرد. توجه جدی پلان به پروژه های تمرکز یابد که زمینه های کاریابی را برای تعداد زیاد مردم فراهم ساخته و تأثیر گذار بالای زنده گی اکثریت جامعه باشد.
- تمام قرار دادیان به شمول انجوها مکلف به حساب دهی گردند. ارگان متذکره به حیث داور نهایی درین رابطه باشد.

- تدابیر و مقررات لازم برای جلوگیری از فساد و سوء استفاده از پول های باز سازی تنفیذ گردد.

۷- بازسازی سیستم دفاعی و امنیتی:

سیستم دفاعی و امنیتی افغانستان از سال ۱۹۹۲ بدینسو هویت ملی خود را از دست داده است، تشکل گروههای مسلح در جریان بحران با وابسته گی های مذهبی، اتنیکی، زبانی و قوماندان سالاری صورت گرفته و شناسایی میگردد. تحت اداره طالبان نیرو های مسلح هویت خشن مذهبی با تعبیر سخت گیرانه از اسلام را کسب کرد.

کار باز سازی نیروهای دفاعی و امنیتی بر بُنیاد ملی یک مسأله اساسی را در جهت تأمین امنیت در کشور تشکیل میدهد.

هرگونه برخورد سیاسی، ایدئولوژیک و سازشکارانه با هویت ملی نیروهای مسلح و پولیس عواقب فاجعه انگیزی در آینده با خود همراه خواهد داشت که اوضاع را در داخل و فراتر از سرحدات افغانستان بیتشر پیچیده خواهد ساخت.

تصمیم جامعه جهانی برای بازسازی سیستم دفاعی و امنیتی کشور از جانب افغانها استقبال گردید.

تصمیم بن که ناشی از فقدان درک و فهم کامل از نیازمندیهای دفاعی و امنیتی کشور بود، به شکل عجولانه اتخاذ گردید. تعداد پرسونل برای تشکیل اردوی ملی افغانستان بر بنیاد تصورات غیر واقعبینانه تعیین گردید. اخیراً این عدد با پشتیبانی ایالات متحده به ۱۲۲۰۰۰ در اگست سال ۲۰۰۸ افزایش داده شد.

افغانستان در سال ۱۹۹۱ بیش از ۲۵۰ هزار افراد مسلکی و تربیه شده در تشکیل داشت که از جمله ۱۴۰ هزار در اردوی ملی، ۷۰ هزار در پولیس و حدود ۵۰ هزار در اداره امنیت مصروف اجرای وظایف بودند. هم اکنون هزارها افراد وطنپرست، با تجربه و مسلکی در بخش های نظامی و امنیتی اجباراً به کتله بیکاران کشور پیوسته اند. قریب به ۱۲۰ هزار کارمندان تربیه شده نظامی در کشور زنده گی میکنند و میتوان آنها را در سیستم دفاعی شامل و از آنها کار گرفت.

پروسة باز سازی اردوی ملی و پولیس افغانستان با مشخصات ملی طوریکه در پیش تذکار یافت باید در صدر وظایف قرار گیرد.

۸- افغانستان به بزرگترین تولید کننده مواد مخدر در جهان مبدل گردید:

کشت تریاک و چرس در افغانستان تاریخچه طولانی دارد. از سالهای ۱۹۸۰ بدینطرف تولید تریاک و هروئین به حیث منبع بر حق تمویل جنگ برای بعضی از گروه های مجاهدین درآمد. مافیای مواد مخدر در همکاری باعدۀ از جنگ سالاران مجاهدین به یک نیروی جدیدی در تجارت چندین میلیارد دالری وارد میدان گردیدند. جنگ سالاران از درآمد پول مواد مخدر برای استخدام، تادیه معاشات افراد وابسته شان و خریداری سلاح استفاده مینماید.

اداره مواد مخدر و جرایم ملل متحد (UNODC) و مؤسسه اجرائیوی مواد مخدر ایالات متحده (USDEA) با همکاری عده یی از کشورها در جهت طرح یک پلان مشترک به خاطر مبارزه با زرع، تولید و تجارت غیر قانونی مواد مخدر اقدام کردند. جامعه جهانی میلیونها دالر را بدین منظور به مصرف رسانید. اما تولید مواد مخدر در کشور با موجودیت نیروهای ناتو و ایالات متحده نسبت به سال ۲۰۰۲ افزایش بیسابقه را نشان میدهد.

برخی از شخصیت های رسمی حکومت کرسی با صراحت ادعا نموده اند که در حلقه مافیای مواد مخدر افرادی وابسته به مقامات عالی حکومت و پارلمان افغانستان شرکت داشته و یا از آنها پشتیبانی میکنند. ولی از یادآوری اسمای چنین افراد در برابر مردم خود داری شده است. نشانه های چنین رابطه میرساند که مافیای مواد مخدر از پشتیبانی شخصیت های قدرتمند در حکومت افغانستان بهره می برند.

ولایت هلمند که در دو سال اخیر حضور گروه طالبان زیر نظارت قوای بریتانیا نیرومند گردیده است، به بزرگترین مرکز تولید کننده تریاک در آمده است.

با آنکه از داستان های موفقیت آمیز در ولایات شمال سخن زده میشود، تولیدات تریاک در مناطق جنوب و شرق کشور افزایش شدید را نشان میدهد. تولید تریاک از ۳۴۰۰ تن در سال ۲۰۰۲ به ۸۲۰۰ تن در سال های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ رشد کرده است.

حکومت افغانستان و جامعه جهانی قادر نشده اند تا عملیات تهاجمی را درین بخش پُرجنگل به پیش ببرد تا با زراعت بدیل و جبران خساره به دهاقین آنها را از کشت تریاک باز دارند.

حکومت حامد کرسی:

آقای حامد کرسی نخست به سمت ریاست حکومت انتقالی در سال ۲۰۰۲، سپس به حیث رییس اداره مؤقت و بالاخر در سال ۲۰۰۴ به سمت رییس جمهور انتخابی جمهوری اسلامی افغانستان برگزیده شدند. دستاورد های حکومت هفت ساله ایشان خیلی محدود است. با داشتن پشتیبانی جامعه جهانی حکومت در حل نمودن مسایل

بزرگ چون: امنیت، بازسازی و برگشتِ میلیونها مهاجر افغانی از کشورهای همسایه مؤفقیت نداشته است.

توافق همگانی چنین میرساند که، اوضاع کشور وخامت بیشتر کسب می کند. تحلیل های واقعبینانه مبین آن است که استراتیژی موجود کارایی ندارد.

روشن است که جنگ های دوامدار تمام عرصه های زنده گی کشور را ویران نموده است. بازسازی این همه ویرانی ها یک کار سترگ بوده و به زمان نیاز دارد. برای حل چنین معمای بغرنج داشتن یک حکومت که از اعتماد مردم برخوردار باشد با اهمیت ترین گام را در این استقامت تشکیل میدهد.

در چنین اوضاع بحرانی حکومت فعلی از خود توانایی رهبری را تبارز نداده تا کشور را از منجلاب بد بختی بیرون سازد. در حقیقت گروپهای جهادی و جنگ سالاران با تسلط در حکومت مرکزی و ادارات ولایتی تلاش میورزند تا قدرت را به خاطر منافع شخصی خود ها حفظ کرده و به ثروت اندوزی بیشتر پردازند. چنانکه در فیصله نامه شورای امنیت تصریح گردیده این حکومت نی نماینده مردم بوده و نی از قاعده وسیع برخوردار است.

ویژه گی سیستم سیاسی موجود در افغانستان نبود حضور یک نیروی اپوزیسیون دموکرات از اثر شرایط نا مساعد در کشور است. جالبتر این است که گروپهای جهادی که از تسلط کامل در حکومت کرسی برخوردار میباشند، یک نیروی اپوزیسیون را علیه دولت خویش تشکیل داده اند.

چنانکه قبلاً یادآور شدم معضله افغانستان یک معضله سیاسی است نی نظامی. کشور به یک نیروی بدیل سیاسی با قاعده وسیع، فرا اتنیکی، دموکراتیک و سکولار نیاز دارد، تا این نیرو منحیث فکتور وحدت و ثبات در تشکیل یک دولت مرکزی توانمند ملی و دموکراتیک اقدام نماید. عناصر تشکیل یک چنین نیرو در حال حاضر موجود اند.

جنگسالاران و ملیشه های مسلح:

ملی‌شده‌های مسلح حضور فعال در کشور داشته و به ارتکاب خشونت‌ها و اذیت‌های غیر قابل تحمل بر ضد مردم بی دفاع ادامه می‌دهند. جنگ سالاران مقدار زیاد سلاح و مهمات در اختیار دارند، آنها به کشتار مردم، آدم‌ربایی‌ها، تجاوزات جنسی و غارت ملکیت‌های عامه و شخصی مصروف‌اند. حکومت مرکزی توانایی دفاع از مردم بیگناه را در برابر جنایات جنگ سالاران ندارد. برعکس برخی از حلقات حکومت مرکزی از آنها حمایت و پشتیبانی مینمایند.

خلع سلاح ملی‌شده‌های مسلح:

پروگرام خلع سلاح (DDR) که از جانب جامعه جهانی برای جمع‌آوری سلاح از نزد جنگ سالاران و ملی‌شده‌های مسلح ایجاد گردیده است. در شش سال کار خویش موفق نبوده است.

مشکل مهاجرین:

میلیونها مهاجر افغان در شرایط رقتبار در کشورهای همسایه به سر می‌برند، همچنان میلیونها مهاجر و بیجا شده‌گان در داخل کشور در خیمه‌ها و اماکن سر باز در سراسر کشور به شمول شهر کابل بدون هیچگونه سیستم حمایتی زنده‌گی را سپری مینمایند. حکومت به یک سیاست مؤثر در زمینه نپرداخته است تا برگشت مهاجرین را تنظیم کرده و برای آنها مسکن و کار تهیه نماید.

افغانستان به کادرهای تحصیل یافته و شایسته نیاز دارد، تا در پروسه بازسازی کشور سهم بگیرند. هم اکنون هزاران افغان وطنپرست در غرب و سراسر جهان به حیث پناهنده گان سیاسی زنده‌گی دارند، برای خدمت به مردم خویش آماده‌اند. اما حکومت تسهیلات لازم را برای برگشت هزاران افغان تحصیل کرده از خارج طرح ریزی ننموده است.

حقوق بشر:

گزارشات سازمانهای ملی و بین‌المللی حقوق بشر حاکی از آن است که حالت حقوق بشر در افغانستان به رو به وخامت است. قانون اساسی افغانستان به اعلامیه جهانی

حقوق بشر وفادار بوده و از آن پشتیبانی مینماید. اما مقام های حکومتی حقوق انفرادی شهروندان را تحت فشار قرار داده، از مواد و روحیه اعلامیه متذکره تخطی مینمایند.

زنان افغان ستمدیده ترین قشر جامعه افغانی را تشکیل میدهد. آنان سه بار کمتر از مردان مُزد دریافت میدارند، ادامه خشونت علیه زنان هنوز یک مشکل اساسی است. تسلط بنیاد گرایان مذهبی در حکومت مرکزی و اطراف مانع بزرگ در برابر اشتراک فعالانه زنان در امور اجتماعی و اقتصادی جامعه میباشد. زنان تحت قیودات بی مفهوم قرار داشته و حقوق انسانی شان پایمال میگردد.

وضع کودکان افغان نیز رقتبار است. کار و استثمار کودکان مایه نگرانی عمیق است. نبود یک پروگرام مؤثر از جانب حکومت سرنوشت نسل آینده را به مخاطره جدی مواجه ساخته است.

از آزادی بیان و آزادی رسانه ها در کشور اکثراً به حیث یک دستآورد، از سال ۲۰۰۲ به این طرف سخن زده میشود. آری تعدادی از تلویزیون ها، رادیو و رسانه های مستقل در داخل و خارج از افغانستان فعالیت دارند. مگر واقعیت این است که خبرنگاران ندرتاً به معلومات دسترسی دارند، مقامات حکومتی از ارایه معلومات در باره فعالیت های شان سر باز میزنند.

گزارشگران حین اجرای وظایف شان که رسانیدن اطلاعات به مردم است از جانب افراد قدرتمند، افسران اردو و پولیس مورد تهدید و لت و کوب قرار گرفته زندانی میگرددند.

یک محصل جوان فاکولته ژورنالیزم به نام پرویز کامبخش به اتهام پخش یک مطلب از انترنت، توسط یک محکمه سری بدون طی مراحل قانونی به مرگ محکوم گردید. حکم محکمه یاد شده، که مورد پشتیبانی مشرانو جرگه افغانستان نیز قرار گرفت نقض صریح حقوق بشر است. کامبخش جوان تاکنون در زندان به سر میبرد.

اخیراً یک هیأت از «گزارشگران بدون مرز» از افغانستان دیدار کردند. هیأت یاد شده در ماه جنوری ۲۰۰۹ در یک نشست مطبوعاتی نگرانی عمیق خود را در رابطه به

وضعیت ژورنالستان در کشور ابراز داشته و هشدار دادند که بدون موجودیت آزادی رسانه ها و آزادی بیان در افغانستان دموکراسی حضور نخواهد داشت.

۹- نقش قدرت های جهانی و منطقوی در آوردن امنیت و ثبات در افغانستان:

بحران افغانستان یک بحران بین المللی با ویژه گی های چندین بُعدی است. صلح و ثبات در کشور بسته گی به یک تفاهم میان بازیگران منطقوی، ایالات متحده، ناتو و روسیه دارد. این امر یک پدیدهٔ بغرنج بوده و نیاز به تصامیم بزرگ سیاسی دارد.

سیاستگذاران مشی خارجی افغانستان با یک امر خیلی دشوار مواجه اند، تا یک سمتگیری حساس را در رابطه با این تعداد از بازیگران در صحنه دنبال نماید.

در اینجا میخوایم به برخی از این بازیگران ذیدخل اشاره نمایم:

ایالات متحده :

بعد از سقوط طالبان مناسبات افغان - امریکا به یک سطح قابل توجه ارتقاء نموده است. ایالات متحده یکی از دوستان نزدیک حکومت افغانستان بوده و نقش اساسی را در بحران بازی مینماید. کمک های سیاسی، نظامی و اقتصادی به افغانستان میکنند.

حکومت ایالات متحده در بازسازی اردوی ملی افغانستان مساعدت کرده و در تعدادی از پروژه ها برای اعمار مجدد کشور سهم دارد. رییس جمهور بوش و رییس جمهور حامد کرزی موافقنامه دو جانبه «اعلامیه مشارکت استراتژییک ایالات متحده و افغانستان» را به امضاء رسانیدند. این توافقنامه روابط سیاسی و نظامی دو کشور را تحکیم بیشتر بخشید.

در حل بحران افغانستان و منطقه ایالات متحده حایز نقش اساسی میباشد.

ناتو و اتحادیه اروپا:

حضور ناتو در افغانستان در توافق با فیصله نامه شورای امنیت مؤید یک ماموریت با اهمیت در آوردن صلح و ثبات در منطقه و شکست دادن تروریسم در این بخش از جهان است. افغانستان و ناتو «اعلامیه مشارکت و همکاری دراز مدت افغانستان با ناتو» را به امضاء رسانیدند. همچنان افغانستان یک سند دیگری را «اعلامیه مشترک اتحادیه اروپا و افغانستان» را در ۱۶ نوامبر ۲۰۰۵ به امضاء رسانید. هر دو سند روابط افغانستان را با سازمان های متذکره در سطح نوین ارتقاء داده است که نشاندهنده تعهدات ناتو و اتحادیه اروپا به ریفورم سیستم دفاعی، امنیتی و بازسازی کشور است.

پاکستان:

روابط افغانستان و پاکستان از ۱۹۴۷ بدینسو متشنج و سرد بوده است. در سه دهه جنگ، پاکستان نقش نهایت صدمه آمیز و تخریبکارانه در افغانستان داشته است.

پاکستان در دوران جنگ سرد در سیاست خارجی ایالات متحده یک جایگاه ویژه یی را اختیار کرده بود. توافقنامه سال ۱۹۵۹ فیما بین ایالات متحده و پاکستان یک پیمان با اهمیت برای امنیت پاکستان شمرده میشود. به اساس پیمان مذکور ایالات متحده متعهد گردید تا از «استقلال و تمامیت ارضی» پاکستان از همه شیوه ها به شمول «استعمال قوه» دفاع نماید.

در دهه هشتاد، پاکستان مقام دولت جبهه مقدم را در رویارویی قدرت های شرق و غرب در افغانستان اختیار کرد. پاکستان به بهانه خطر شوروی از میلیارد ها دالر کمک های ایالات متحده و سایر کشور ها بهره مند گردید. حکومت پاکستان با استفاده از اوضاع در آن زمان تلاش نمود تا اهداف نظامی و سیاسی منطقی خود را در رابطه با افغانستان و هند به شمول دستیابی به سلاح هستوی دنبال نماید.

بعد از خروج نیرو های شوروی پاکستان با حل صلح آمیز، بحران افغانستان مخالفت نموده و با توسل به نفوذ بی حدی که بالای مجاهدین افغان داشت، در برابر تشکیل حکومت ائتلافی موانع ایجاد نمود.

سرویس استخباراتی پاکستان (ISI) حتی مانع وحدت گروه‌های مجاهدین مستقر در آنکشور نیز گردید.

بعد از حادثه یازدهم سپتامبر، پاکستان از اثر فشار ایالات متحده با بی میلی به ائتلاف ضد تروریسم پیوست.

نظامیان پاکستان که طی چندین دهه سرمایه گذاری هنگفت را بالای گروه‌های بنیاد گرا اسلامی نموده بودند، از تصمیم جنرال مشرف مبنی به پیوستن به ائتلاف ناراضی بودند. پرویز مشرف در تلاش برای فرونشاندنِ نارضایتی مخالفین خویش علناً اعلام داشت که وی این تصمیم را به خاطر «حفظ پاکستان» اتخاذ کرده است.

سازمان استخباراتی پاکستان (ISI) به طور مخفیانه کمک‌ها را به گروه‌های دهشت افکن ادامه داده و پناه‌گاه‌های مطمئن را در خاک پاکستان برای شان تهیه می‌دارد. طی سال‌های متمادی سرازیر شدن دهشت افگنان از پناه‌گاه‌ها در خاک پاکستان به داخل افغانستان، یک واقعیت روشن و مستند است. پاکستان همواره منبع اساسی بنیاد گرایان اسلامی بوده و است. تا زمانیکه پاکستان سیاست خویش را در برابر افغانستان از ریشه تغییر ندهد آوردن صلح و ثبات در افغانستان یک امر مشکل خواهد بود.

سیاستگذاران مشی خارجی ایالات متحده از یازدهم سپتامبر به اینطرف به خاطر طرح ریزی یک سیاست مؤثر در منطقه در دو راهی قرار دارند. حضور نظامی و تعهدات شان به جانب افغانی از یک سو، روابط نزدیک و طولانی با متحد استراتژییک شان که اکنون به یک منبع مشکلات مبدل شده از سوی دیگر ایالات متحده را در یک موقعیت دشوار قرار داده است. در اوضاع کنونی دیگر امکان پذیر نیست تا به غفلت و تجاهل عارفانه ادامه داده شود.

زیرا پاکستان منبع حملات تروریستی بوده، گروه‌های طالبان و القاعده با عبور از مرز، عساکر امریکایی و ائتلاف را در افغانستان به هلاکت میرسانند.

جنرال کارل ایدکن بری (Gen. Karl Eidkenbery) قوماندان ایساف و ناتو (دراغانستان) برای نخستین بار در فبروری ۲۰۰۸ علناً هشدار داد که «تا زمانیکه به پناه گاه های طالبان در خاک پاکستان توجه نشود، ناتو نمیتواند در افغانستان برنده شود». بعد ها سایر قوماندان ساحوی ناتو و ایالات متحده موضعگیری مشابهی را در ارتباط به منابع حملات تروریستی از خاک پاکستان اتخاذ کردند.

ایران:

افغانستان نی تنها با ایران سرحد مشترک دارد بلکه تاریخ، فرهنگ و زبان مشترک هر دو کشور فاکتور های مناسبی را برای روابط دوستانه دو ملت تشکیل میدهد. با وجود تلاش های برخی از حلقات مذهبی به خاطر دستیابی و نفوذ بیشتر در حکومت افغانستان، ایران میتواند یک نقش مثبت را در بحران بازی نماید.

ایران در پروگرام بازسازی افغانستان کمک و یاری مینماید. اوضاع کنونی منطقه به یک برخورد عاقلانه و دور اندیشانه نیاز دارد، تا برای تأمین صلح و ثبات در افغانستان سیاست ایران را در رابطه با بحران شرقمیان از بحران افغانستان جدا ساخت.

برای حکومت افغانستان موقع داده و از آن حمایت گردد تا سیاست منطقوی خود را خود پی ریزی نماید. هر گاه ایران مداخلات خود را در امور افغانستان متوقف سازد، صرف نظر از اینکه کی بر اریکه قدرت در افغانستان تکیه میزند روابط همسایه گی نیک با ایران بر قرار خواهد بود.

هند:

روابط دوستی افغانستان و هند نهایت مستحکم بوده و دارای خصوصیت چند بُعدی میباشد. کشور هند فعالانه در بازسازی افغانستان سهم گرفته، تاکنون بیش از یک میلیارد دالر برای اعمار پروژه های مختلف در کشور امداد کرده است. تلاش های پاکستان برای خدشه دار ساختن این مناسبات شانس موفقیت ندارد.

روسیه:

روسیه منحنی یک قدرت بزرگ در منطقه دلچسپی زیادی به منطقه و افغانستان دارد. روسها در تلاش اند تا روابط نزدیک خویش را با افغانستان احیاء نمایند. روسیه از حضور سیاسی و نظامی ایالات متحده و ناتو در افغانستان و کشورهای آسیای میانه نگران است و اوضاع را از نزدیک مراقبت مینماید. ایالات متحده و ناتو در شکست دادن تروریسم و مبارزه علیه قاچاق مواد مخدر با روسیه منافع مشترک دارند. روسیه نیز آرزومند است امریکا و ناتو در این دو عرصه به موفقیت نایل آیند، زیرا منفعت آنها نیز در چنین پیروزی ذیدخل است. لذا همکاری روسیه با امریکا و ناتو حایز اهمیت زیاد میباشد. اقدام اخیر ایالات متحده برای گشایش خطِ دیگرِ مواصلاتی برای انتقال اموال و تدارکات مورد ضرورت قوای ائتلاف در افغانستان از طریق روسیه نشاندهنده آماده گی همکاری روسها با وجود ظهور تیره گی اخیر در مناسبات طرفین در بحران ایستای جنوبی، میباشد.

در پایان:

میخواهم صحبت خویش را با تذکرات آتی پایان بخشم:

- اوضاع سیاسی، نظامی، امنیتی و اقتصادی به وخامت گراییده می‌رود. جنگ و نا امنی به ساحة وسیع تر به خصوص در مناطق جنوب و شرق نزدیک به سرحدات با پاکستان انتشار مییابد.

- رقابت ها میان شاخه های مختلف در درون حاکمیت افغانستان، به خاطر ثروت اندوزی و کسب قدرت بیشتر سیاسی شدید تر گردیده است.

- طالبان در برخی از مناطق کنترل را به دست داشته و اداره طالبی را ایجاد مینمایند.
- حکومت کرزی و قوای ائتلاف از اثر بی کفایتی و عملیات نظامی کورکورانه قادر نگردیده اند تا پشتیبانی مردم را در محلات با خود داشته باشند.

- پروسه بازسازی در هفت سال اخیر به مشکلات اساسی اقتصادی کشور توجه نکرده است. نارضایتی ها در بین مردم افزایش یافته، بحران و بی ثباتی را تشدید کرده است.

به طور مؤجز استراتیژی موجود کارایی خوب نداشت، لذا:

- یک حکومت دموکراتیک، سکولار با قاعده وسیع اداره کنونی کابل را جایگزین گردد.

- به یک استراتیژی جدید نیاز دیده میشود که بتوان به بخشهای گوناگون مسایل
نظامی، امنیتی و بازسازی و منطقوی را تحرک بیشتر بخشید.

از حوصله مندی شما اظهار سپاس مینمایم.

28.02.2009

www.ayenda.org